

گستره مفهوم «جهاد به مثابه قتال» در اندیشه سید قطب و علامه طباطبایی

یوسف نجفی*

حمزه علی بهرامی**

چکیده

ابلاغ وحی و دعوت به پذیرش آن، دو محور اصلی وظیفه انبیاء است. در باره تمسک پیامبران به جهاد در راستای انجام وظیفه خود، دو دسته آیه وجود دارد؛ دسته‌ای به مبارزه و جهاد ابتدایی دعوت می‌کند و دسته‌ای دیگر عدم اکراه و پذیرش دین توسط مخالفان را توصیه می‌نماید. مفسران در حل تعارض آیات جهاد پاسخ‌های متفاوتی داده‌اند. مقاله حاضر به دنبال توصیف، تبیین و تحلیل انتقادی آراء دو مفسر معاصر سید قطب و علامه طباطبایی در این زمینه است. نتیجه مقاله آن است که سید قطب به کمک نظریه مرحله‌ای بودن آیات، در حل این تهافت ظاهری کوشیده است و جهاد را نوعی مبارزه انقلابی با هدف نابودی نظام‌های بشری و استقرار حاکمیت خدا بر زمین دانسته و به جهاد ابتدایی معتقد شده است؛ علامه طباطبایی با پذیرش عدم اکراه در دین، آیات جهاد را از محکومات قرآن دانسته و به حل این تعارض پرداخته است.

واژگان کلیدی

آیات جهاد، جهاد دفاعی، جهاد ابتدایی، سید قطب، علامه طباطبایی.

irannajafi17@yahoo.com
bahrame1918@gmail.com
تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۲۹

*. دانش‌آموخته دکتری دانشگاه اصفهان.
**. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه اصفهان.
تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۹

طرح مسئله

یکی از مشکلات مفسران رفع تعارض‌های ظاهری میان آیات مربوط به دعوت و جهاد در قرآن است. به موجب برخی از آیات پیامبر فقط موظف به ابلاغ وحی و انذار بشارت است. برخی دیگر از آیات مسلمانان را به جهاد با مشرکان تشویق و تحریض می‌کنند. در میان آیات جهاد برخی به قتال با مشرکان و نابودی ایشان دعوت می‌کنند و برخی دیگر خضوع و تسلیم آنان را شرط پایان جنگ اعلام کرده‌اند. مفسران برای رفع این تعارض‌های ظاهری دست به تأویل‌ها و تفسیرهای متفاوتی زده‌اند. عموم مفسران گذشته به نسخ معتقد شده‌اند. در میان مفسران جدید برخی از جمله سید قطب به کمک نظریه مرحله‌ای بودن آیات در حل این تهافت ظاهری کوشیده‌اند و برخی دیگر نظیر علامه طباطبایی عدم اکراه در دین را مبنا و از محکومات قرآن دانسته و آیات جهاد را منطبق با این مبانی تفسیر کرده‌اند. سؤال اساسی این است تبیینی که اینان از هدف جهاد در قرآن ارائه نموده‌اند، چه مقدار با مجموعه آیات نازل شده در این زمینه همخوانی دارد. سید قطب آیات ناظر به اختیار انسان‌ها در پذیرش دعوت انبیا و نیز آیات ناظر بر تحدید وظیفه انبیا به ابلاغ و دعوت دین را تصویرگر فضای تضاد سازش‌ناپذیر و تقابلی سخت میان شرک و توحید می‌داند و معتقد است نه تنها بر تحمل و همزیستی با دین شرک دلالتی ندارند، بلکه مفاد آن پیامبر و مسلمانان را به انقطاع کامل و عدم مداخله در برابر مشرکان فرامی‌خواند. طباطبایی همچون سید قطب حق حیات را برای اهل کتاب، تنها در سایه حکومت اسلامی و مشروط به خضوع در برابر آن به رسمیت می‌شناسد، اما در نظر او اهل کتاب به دلیل انحراف از اصل توحید و اعتقاد و عمل به آموزه‌های تحریف شده، در مسیر خلاف فطرت گام برمی‌دارند و در نهایت مشرک‌اند، در نتیجه با توجه به تضاد اُستی‌ناپذیر توحید و شرک و ضرورت حاکمیت توحید بر روی زمین، احکام مشرکان بر ایشان نیز صادق است و در نهایت باید میان جنگ و پذیرش اسلام یکی را برگزینند. ابتدا دیدگاه سید قطب و سپس دیدگاه علامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مفهوم جهاد

جهاد، جنگ مشروع در راه خدا و عنوان یکی از ابواب فقه اسلامی است. جهاد واژه‌ای عربی از ریشه «ج ه د» به معنای مشقت، تلاش، مبالغه در کار، به نهایت چیزی رسیدن و توانایی است. (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۱۳۳۴؛ ابن جوزی، بی‌تا: ۳۵۶) مهم‌ترین مفهوم اصطلاحی این واژه در متون دینی، همانند کاربرد عام آن، گونه‌ای خاص از تلاش است؛ یعنی مبارزه کردن در راه خدا با جان، مال و دارایی‌های دیگر خود در نبرد با کافران و باغیان، با هدف گسترش و اعتلای اسلام و بر پا داشتن شعائر دینی یا دفاع از آن. در متون دینی، افزون بر این معنای خاص و اصطلاحی، جهاد به مفهوم لغوی و عام خود نیز بسیار به کار رفته است، مانند کاربرد تعبیر «جهاد اکبر» درباره مجاهدت و تلاش نفس در برابر شیطان و هوای نفس. (ابن عابدین، ۱۲۷۱: ۲۱۴) آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد «جهاد به مثابه قتال» است.

الف) جهاد در دیدگاه سید قطب

یکی از اصول بنیادین در منظومه فکری سید قطب اصل جهاد است. بدون توجه به اصل جهاد در نگرش سید قطب نمی‌توان درک کاملی از مبانی فکری او به دست داد. او در این موضوع ملهم از مودودی است، به صورتی که در *فی ظلال القرآن* و در مقدمه تفسیر سوره انفال به هنگام بحث از ماهیت و اهداف جهاد در اسلام، صفحاتی را به نقل گزیده‌ای از کتاب *جهاد فی سبیل الله* اثر مودودی اختصاص می‌دهد. مودودی را از جمله متفکران مسلمان طرف‌دار احیای مذهبی قرن بیستم در هندوستان و پاکستان به‌شمار می‌آورند. به‌منظور درک بهتر دیدگاه سید قطب درباره جهاد و اهداف آن، ناگزیر از ذکر خلاصه و فشرده‌ای از این نقل هستیم. سید قطب به نقل از مودودی پس از تأکید بر تحریف اصل جهاد در اسلام توسط غربیان و قدرتمندان و انتقاد به عالمان دین به دلیل سکوت در برابر این توطئه، چنین می‌نویسد:

غربیان تصور کرده‌اند، اسلام یک نحله فکری مانند سایر نحله‌ها است. اگر اسلام تنها یک نحله فکری بود و مسلمانان امتی مانند دیگر امم بودند جهاد اسلام، تمامی مزایا و ویژگی‌هایی که آن را در رأس عبادات قرار می‌دهد از دست می‌داد، اما اسلام نحله فکری نظیر دیگر نحله‌ها نیست و مسلمانان نیز امتی مانند دیگر امم عالم نیستند، بلکه اسلام اندیشه و روشی انقلابی است که هدف آن انهدام و ریشه‌کن کردن کامل نظام‌های اجتماعی عالم و تأسیس نظامی با بنیادهای جدید فکری و شیوه‌های عملی است. از اینجا واژه مسلمانان به‌عنوان وصفی برای یک حزب انقلابی جهانی که اسلام آن را شکل داده است، شناخته می‌شود تا وسیله‌ای باشد برای ایجاد برنامه انقلابی موردنظر اسلام و جهاد عبارت است از مبارزه انقلابی آن حرکت ذاتاً مستمر که برای نیل به این هدف بر پا می‌شود ... (سید قطب، ۱۹۹۵: ۳ / ۱۵۰۸)

سید قطب برخلاف مفسران نماینده جریان اصلاح و اعتدال دینی همچون عبده و طنطاوی معتقد به جهاد ابتدایی است. (همو، ۱۹۸۷: ۳ / ۲۱۸) و برای جهاد و سرنگونی نظام‌ها و حکومت‌های بشری که به عقیده او غاصب الوهیت خدا هستند، نیازی به توجیهاتی نظیر سدکردن راه دعوت و تبلیغ دین خدا و یا اقدام به تهدید و تجاوز علیه کیان جامعه و نظام اسلامی نمی‌بیند. در هندسه معرفت دینی سید قطب، جهاد جزو ذات و طبیعت اسلام و لازمه نقش آن در زمین و اهداف بلندی است که خدای متعال برای آن مقرر فرموده است. این دین آمده است تا با شعار الوهیت خدا، آزادی انسان را از عبودیت بشر اعلان کند و الوهیت خدا چیزی جز انقلاب فراگیر و همه‌جانبه علیه صور مختلف حاکمیت بشر نیست ... اعلان الوهیت خدا؛ یعنی بازپس‌گیری قدرت غصب شده خدا از بشر و بازگرداندن آن به خدا. (همو، ۱۹۹۵: ۳ / ۱۴۳۳)

در این دیدگاه، نظام‌های بشری بنا به ذات خود، غاصب و نافی استقرار پادشاهی خدا بر زمین هستند و

حق بودن دین، تمسک به اعمال زور و توسل به جهاد را به منظور حاکم ساختن آن بر جوامع بشری و در نتیجه تثبیت الوهیت خدا در زمین، مجاز می‌سازد. او خود در کتاب *الجهاد فی سبیل الله* پس از آن که طرفداران اندیشه اصلاح و اعتدال دینی را به دلیل نفی جهاد ابتدایی و به رسمیت شناختن حکومت‌ها و عقاید جوامع، شکست خوردگان روحی و به تعبیر امروزی، مسلمانان خودباخته و شرمنده می‌نامد، تصریح می‌کند:

اقامه پادشاهی خدا و از بین بردن پادشاهی بشر و گرفتن قدرت از دستان غاصب بندگان و برگرداندن آن به خدا و سیادت شریعت الهی و الغای قوانین بشری (استقرار الوهیت و حاکمیت الله)، همه اینها تنها با تبلیغ و بیان ممکن نیست؛ زیرا حاکمان و غاصبان قدرت خدا در زمین تنها با تبلیغ و بیان، تسلیم نمی‌شوند و گرنه ساده‌تر از عمل رسولان در استقرار دین خدا در زمین کاری وجود نداشت ... (سید قطب، ۱۹۷۷: ۱۰۲ - ۱۰۱)

از نظر سید قطب، این جهاد ابتدایی مسبوق به جهاد دفاعی است. به عقیده او جهاد دفاعی عبارت است از آزادسازی سرزمین خود از تعرض و یا حاکمیت طاغوت و تبدیل آن به پایگاهی برای آغاز تهاجم علیه نظام‌های کفر و سرنگونی آنها و آزادسازی سرزمین‌های دیگر و استقرار حاکمیت خدا بر تمامی زمین. (همان: ۱۲۰) طبیعتاً رسالت و مسئولیت اصلی در این راه برعهده طلایه‌داران جنبش اسلامی و پیشتازان و به تعبیر خود او «نواه» یا «الجماعه المسلمه» است. (همان: ۱۲۶)

بدیهی است که شعار آزادسازی انسان‌ها از یوغ نظام‌های بشری و استقرار الوهیت خدا، ماهیت مکرهانه توسل به زور و اسلحه را تغییر نمی‌دهد. در اینجا سخن از دگرگونی نظام سیاسی در یک سرزمین با اتکا به خواست آحاد یک جامعه؛ یعنی انقلاب نیست که بتوان توسل به خشونت را طبیعی و اجتناب‌ناپذیر تلقی کرد، بلکه سخن از توسل به زور برای سرنگونی نظام‌های سیاسی در سرزمین‌های دیگر و مستقر ساختن نظامی نوین به جای آنها، صرف‌نظر از اراده و عقیده جوامع این سرزمین‌ها است. او ضمن خرده‌گیری به متفکران مسلمانی که - او آنها را شکست‌خورده روحی و عقلی می‌خواند - با انکار سرنگونی نظام‌های سیاسی و تصرف سرزمین‌های دیگر به‌منزله هدف اسلام، سعی در اجتناب از چنین تعارضی کرده و نیز ضمن ارجاع این انتقاد به شبهه‌افکنی‌های دشمنان مغرض اسلام، منکر وجود چنین تعارضی می‌شود، او معتقد است که این دو موضوع هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند و می‌نویسد:

جهاد در اسلام برای اکراه افراد به اسلام نیست، بلکه هدف از آن اولاً دفع آزار و اذیت مؤمنان است ... و ثانیاً پس از تحقق آزادی عقیده، تحقق آزادی دعوت است. اسلام بهترین رویکرد به وجود و حیات و پیشرفته‌ترین نظام زندگی را برای بشر به ارمغان آورده است. پس از بیان و ابلاغ این عقیده مترقی و جامع به انسان‌ها، هر که خواست

ایمان آورد و هر که خواست کفر ورزد؛ چراکه اکراهی در دین نیست، اما پیش از آن باید تمامی موانع فرارو در ابلاغ این عقیده و تفکر نیک و مترقی به مردم - درست همان گونه که از جانب خدا برای مردم آمده است - از بین برود. همچنین باید تمامی موانعی که مردمان را از شنیدن و پذیرش و پیوستن به این کاروان هدایت بازمی‌دارد، از میان برود؛ از جمله این موانع، نظام‌های طاغوتی در روی زمین هستند که مانع مردم برای استماع هدایت شده، هدایت یافتگان را مورد آزار و شکنجه و تهدید قرار می‌دهند ... (سید قطب، ۱۹۹۵: ۲۹۴ / ۱)

در این واقعیت نمی‌توان تردید کرد که سید قطب حق حاکمیت ملت‌ها بر سرنوشت خود را که موضوع ماده سوم اعلامیه حقوق شهروندی و حقوق بشر انقلاب فرانسه و ماده بیست و یکم اعلامیه جهانی حقوق بشر است، به رسمیت نمی‌شناسد.

نکته مهم دیگری که از توضیح سید قطب درباره اهداف جهاد و وضعیت ایدئال در روی زمین فهمیده می‌شود، نقش تعیین‌کننده عنصر قدرت در اندیشه سیاسی او است، چنان‌که دانستیم مطلوب او از جهاد، اقامه پادشاهی خدا و استقرار حاکمیت الله بر روی زمین است. الوهیت و حاکمیت الله از نظر او چیزی نیست جز اجرای شریعت خدا به دست نظامی ملتزم و مؤمن به این شریعت. از نظر او، تحقق عبودیت بشر در برابر خدا که همان استقرار نظام سیاسی مسلمان و حاکم ساختن احکام شریعت بر تمامی مناسبات زندگی فردی و جمعی انسان است، به مراتب ضروری‌تر و حیاتی‌تر از فراگیر شدن عقیده توحید و ایمان و ارزش‌های الهی است. در حقیقت، سید قطب اعمال قدرت سیاسی و نظامی و استقرار نظام سیاسی مسلمان و اجرای شریعت الهی را مهم‌ترین و اصلی‌ترین شرط و مقدمه فراگیری توحید و ایمان و ارزش‌های الهی می‌داند. این باور، عنصر کانونی در اندیشه اجتماعی سید قطب است. او البته در این باور نیز تحت تأثیر مودودی قرار دارد که به آن اشاره رفت.

ب) جهاد در اندیشه علامه طباطبایی

به‌منظور تبیین دیدگاه علامه طباطبایی پیرامون اصل جهاد ناگزیر به ذکر مقدمه‌ای هستیم. مفاهیم کلیدی نظیر «فطرت»، «دین» و «استخدام»، نقش مهمی در تبیین مفهوم و فلسفه جهاد در دیدگاه علامه دارند. تمایل انسان به استخدام غیر، از نظر علامه طباطبایی حکمی فطری و در جهت صیانت و بقای ذات است، از این‌رو انسان تصرف در جماد، نبات، حیوان و حتی انسان‌های دیگر را حق فطری خود می‌داند. طبیعی است دفاع از چنین حقی نیز امری مطابق فطرت خواهد بود. تنها در مورد انسان‌های دیگر است که به دلیل نیاز به زیست اجتماعی و مزاحم این حقوق از یک‌سو و ضرورت بقا و تداوم زیست اجتماعی به‌منزله اصلی‌ترین نیاز نوع انسان از سویی دیگر، او ناگزیر از مصالحه و پذیرش حق استخدام متقابل و به‌عبارت بهتر محدودیت حق

فطری خود در استخدام هموعان می‌شوند. به عقیده طباطبایی دفاع از حقوقی که انسان به حکم فطرت از آن برخوردار است و در رأس آنها دفاع از انسانیت در برابر تجاوز دیگران، خود امری فطری و در نتیجه مشروع است، بنابراین از نظر علامه جهاد و قتال مشروع، ماهیتی دفاعی دارد و هر عقل سلیمی آن را تأیید می‌کند. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۲ / ۷۱)

چنین تحلیلی از پدیده جنگ و قتال با توجه به مبانی علامه معقول می‌نماید، اما سخن در این است که آن حقوقی که به حکم فطرت انسان از آن برخوردار است و در رأس آنها حقوق انسانی که دفاع از آن مشروعیت‌بخش جنگ‌ها است، کدامند؟ چه به تعبیر تنبیه‌برانگیز طباطبایی «در طول تاریخ بهانه فاتحان و کشورگشایان هم همین دفاع بوده است. آنان اول برای خود نوعی حق حاکمیت و یا ... کمبود زمین و امثال آن فرض می‌کنند و در نتیجه جنگ در راه تأمین این حق مفروض را اقدامی دفاعی و مشروع تلقی می‌کنند.» از نظر طباطبایی، مهم‌ترین حقوق انسانیت، نه حقوقی نظیر حق حیات آن چنان که فلاسفه امروز اجتماع و سیاست می‌گویند، بلکه توحید و قوانین دینی است که بر اساس آن تشریح شده است. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۲ / ۷۲) دفاع از چنین حقی است که اسلام آن را جهاد نامیده و مشروعش دانسته است. او آیاتی نظیر «همان» کسانی که به ناحق از خانه‌هایشان رانده شدند، [و جرمی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما، خداست.»؛ و اگر خدا برخی از مردم را به وسیله برخی [دیگر] دفع نمی‌کرد، دیرها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، حتماً ویران می‌شد و قطعاً، خدا هر کس را که [دین] او را یاری کند، یاری می‌رساند؛ که مسلماً، خدا نیرومندی شکست‌ناپذیر است.» (حج / ۴۰) را بیان اراده الهی و فرمان به جهاد برای بقای دین توحید و زنده ماندن یاد خدا در زمین می‌داند. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۲ / ۶۶)

این سخن البته با مبانی انسان‌شناسی علامه طباطبایی سازگاری دارد، چه در تفسیری که او از جایگاه انسان در عالم هستی و غایت آفرینش به دست می‌دهد، توحید آیین آفرینش و مطابق فطرت است. در نتیجه تلاش برای بقا و حیات توحید، به معنای تلاش برای بقا و زنده ماندن انسانیت و اعتلای آن در انطباق با آیین آفرینش است. بر این سخن نیز نمی‌توان خرده گرفت که متفکری دفاع از اساس و مبنای عقاید و اندیشه‌هایی را که موجب سعادت انسان می‌داند، برای معتقدان و پیروان، امری مشروع، بلکه واجب تلقی کند. بررسی مبانی و فلسفه جهاد در دیدگاه طباطبایی تمام نخواهد بود اگر از معنای دفاعی بودن این حکم الهی در نظر او غفلت شود. دفاعی بودن حکم جهاد از نظر طباطبایی مفهومی اعم از دفاعی بودن یا ابتدایی بودن این فریضه در اصطلاح حقوقی و فقهی دارد. مقصود او از دفاع در اینجا «دفاع از حقیقت انسانیت» است، بنابراین قتال چه به منظور دفاع از مسلمانان و کیان اسلام باشد و چه ابتدایی در حقیقت دفاع از حق انسانیت است و آن حق، عبارت است از حقی که [انسان] در حیات خود دارد. پس شرک به خدای سبحان هلاک انسانیت و مرگ فطرت و خاموش شدن چراغ درون دل‌هاست و قتال که همان دفاع از حق انسانیت است، این حیات را برمی‌گرداند. (همان)

از این رو، طباطبایی معتقد است آیه «و اگر به صلح و آشتی گراییدند - تمایل نشان دادند - تو نیز به آن بگری و بر خدا توکل کن، که اوست شنوا و دانا.» به وسیله آیه «پس چون ماه‌های حرام - چهار ماهی که به آنها مهلت داده شده بود - سپری شود مشرکان را هر جا که یابند بکشید و بگیریدشان و در تنگنا قرارشان دهید - بازداشتشان کنید - و در هر گذرگاهی به کمینشان بنشینید، پس اگر توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات بدهند راهشان را بگشایید - متعرض آنها نشوید - که خدا آمرزگار و مهربان است» (انفال / ۶۱) نسخ شده است. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۹ / ۱۳۱)

ریشه این نظر را باید در نگاه او به نسبت میان شرک با توحید و رسالت و هدف اسلام جستجو کرد. به عقیده طباطبایی، توحید تحت هیچ شرایطی شرک را بر نمی‌تابد و هدف اسلام پاک‌سازی زمین از لوث شرک مطلق و تحقق ایمان خالص برای خدای سبحان می‌داند. (همان: ۲ / ۶۷) این باور در نزد طباطبایی چنان است که اندک مناسبتی را برای اشاره به آن فرو نمی‌گذارد، از جمله در تفسیر آیه ۲۸۶ سوره بقره می‌نویسد:

این دعایی است از سوی مؤمنان دال بر اینکه ایشان پس از اعلام پذیرش و اطاعت از اصل دین و گفتن «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» (بقره / ۲۸۵) هیچ اهمیتی جز برپایی و انتشار دین و جهاد برای اعلاای کلمه حق و متحد ساختن ملل مختلف بر محور آن ندارند ... از این رو دعوت به دین توحید، همان راه دین و همان مسیری است که جهاد و قتال و امر به معروف و نهی از منکر و سایر اقسام دعوت و انذار را در پی دارد. تمامی این روش‌ها برای محو ریشه اختلاف در بین نوع بشر است. (همان: ۲ / ۴۴۶)

به نظر طباطبایی آیات جهاد در قرآن چهار گروه‌اند:

۱. آیاتی که در خصوص قتال با مشرکان مکه نازل شده است؛

۲. آیاتی که درباره قتال با اهل کتاب نازل شده است؛

۳. آیاتی که درباره قتال با عموم مشرکین است؛

۴. آیاتی که مسلمانان را به قتال با عموم کافران اعم از مشرکان و اهل کتاب فرامی‌خواند. (همان: ۶۵)

او معتقد است که آیات مربوط به قتال با اهل کتاب مربوط به آنانی از ایشان نیست که با مسلمانان دشمنی می‌ورزند، بلکه مقصود، قتال با عموم ایشان است. از جمله آیات بحث انگیز در موضوع تعامل با مشرکان آیه ۲۹ سوره توبه است:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ.

با کسانی که به خدا و به روز بازپسین ایمان نمی‌آورند، و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام کرده، ممنوع نمی‌دارند و به دین حق متدین نمی‌شوند، [که] از افرادی هستند که

کتاب [الهی] به آنان داده شده، پیکار کنید تا اینکه [مالیات] جزیه را به دست [خود] بپردازند، در حالی که آنان کوچک‌اند.

برخی از مفسران حرف «مین» در عبارت «من الذین اوتوا الكتاب» را تبعیضیه (به معنای بعضی از اهل کتاب) دانسته و معتقد شده‌اند منظور آیه قتال با گروهی از اهل کتاب است که اوصاف خاصی دارند و برخی دیگر حرف «مین» را بیانیه دانسته بر این نظر رفته‌اند که مفاد آیه فرمان قتال با عموم اهل کتاب است. طباطبایی با دسته اخیر هم‌داستان است. او در تفسیر آیه مذکور و در پاسخ به این سؤال که چرا علی‌رغم ایمان اهل کتاب به خدا و اعتقاد ایشان به دین توحید و تأکید او بر به رسمیت شناخته شدن حق حیات و حقوق انسانی پیروان ادیان در جامعه اسلامی، قرآن به قتال با عموم اهل کتاب فرمان داده است، می‌نویسد:

آنان به خدا و آخرت ایمانی صحیح ندارند، آنچه را که اسلام حرام کرده، حرام نمی‌دانند و همین امر موجب بروز فساد و افتراق در جامعه انسانی و ناکام ماندن حکومت اسلامی در تحقق سعادت بشر می‌شود. همچنین ایشان پیرو آیین منطبق با ناموس خلقت [یعنی اسلام] نیستند، از این رو قتال با ایشان تا پذیرش ذلت و خضوع در برابر حکومت اسلامی و پرداخت جزیه باید ادامه یابد. آنان باید در برابر حکومت عادل اسلامی خاضع باشند و در قبال مسلمانان عرض اندام و احساس شخصیت مستقل و برابر نکنند و یا انتشار آزادانه هواهای نفسانی و ترویج عقاید انحرافی و اعمال فاسد خود، جامعه بشری را به فساد و تباهی نکشند و از سر خواری جزیه دهند. در مقابل حکومت اسلامی حیات و اداره امور آنان را تضمین کند. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۹ / ۲۴۲ - ۲۴۱)

ج) معنای «فتنه» از دیدگاه سید قطب

بررسی معنای «فتنه» در نظر سید قطب تصور روشن‌تری از هدف و غایت جهاد در دیدگاه وی به دست می‌دهد، چنان که می‌دانیم مفسران قرآن از دیرباز با استناد به روایات و گزارش‌ها دینی برای واژه «فتنه»، که در آیاتی نظیر: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً وَيُكُونَ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُذْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (بقره / ۱۹۳) به مثابه هدف جهاد اعلام شده است، دو معنا ذکر کرده‌اند. برخی «فتنه» را شرک معنا کرده و از این آیه و نظایر آن نتیجه گرفته‌اند که هدف از جهاد نابودی شرک است. برخی دیگر آن را آزار و شکنجه و تهدید و تبعید تفسیر کرده و نتیجه گرفته‌اند که هدف از جهاد ایجاد امنیت مسلمانان و آزادی آنها در پرستش دین خداست. (رازی، ۱۴۱۱: ۵ / ۲۴۹؛ طبرسی، ۱۴۰۶: ۲ / ۵۱۱)

سید قطب «فتنه» را شرک نمی‌داند و در عین حال آن را به آزار و تهدید و شکنجه محدود نمی‌کند. او تفسیری موسع از «فتنه» ارائه می‌دهد. به عقیده او «فتنه»، تنها تهدید و آزار مستقیم نیست، بلکه کلیه اشکال بازدارنده مستقیم و غیرمستقیم علیه عقیده و ایمان را شامل می‌شود. از نظر او جو و فضای فسادانگیز

و گمراه‌کننده، در نظام‌های سیاسی غیرمسلمان و غیرمعتقد به اسلام، نیز که مردمان را از روش خدا دور می‌کند و رویگردانی از آن و تمایل به کفر را در نظر آنان مطلوب جلوه می‌دهد، مصداق فتنه است. (سید قطب، ۱۹۹۵: ۱ / ۱۸۹)، از این همه می‌توان نتیجه گرفت، که در نظر سید قطب، هدف جهاد در سه اصل خلاصه می‌شود:

۱. اعلامی کلمه خدا در زمین؛

۲. تثبیت منهج و روش ایدئولوژیک خدا در زندگی انسان‌ها؛

۳. حمایت از ایمان آورندگان به اسلام در برابر فتنه و آزار که البته جز با درهم کوبیدن قدرت‌های غیرمستند به خدا و نابودی آنها تضمین نمی‌شود. سید قطب با الهام از ایده‌ها و افکار و براساس «جامعه اسلامی - جامعه جاهلی» و یا «حاکمیت الله - حاکمیت طاغوت» جهاد را تلاش «برای تثبیت الهیت الله در زمین و طرد طاغوت‌های غاصب، قدرت خدا و رهایی انسان از عبودیت، غیر خدا و از فتنه و اجبار قهرآمیز آن در دست شستن از اطاعت خدا ... برای برپایی مملکت الله در تمامی زمین ...» تعریف می‌کند. (همان: ۳ / ۱۷۳۷) به عقیده او برای تحقق این هدف بزرگ دو کار لازم است، یکم دفع آزار و فتنه علیه کسانی که اسلام را پذیرفته و آزادی خود را از حاکمیت انسان علنی ساخته‌اند و دوم درهم کوبیدن تمامی قوایی که در روی زمین براساس اشکال مختلف عبودیت انسان برپا شده‌اند. تا تضمینی باشد برای هدف نخست. (همان: ۱۵۰۸)

چنان‌که پیداست او ضرورت مبارزه و جهاد با نظام‌ها و حکومت‌های غیر اسلامی را از اصل سیطره الوهیت و حاکمیت الله، بر جامعه بشری نتیجه می‌گیرد. (همان: ۱ / ۱۹۰) به عقیده سید قطب، اسلام دین حق است «و آمده است تا مینا و روشی ایدئولوژی عام برای زندگی بشریت در زمین باشد. تا امت مسلمان به رهبری بشریت در راه خدا مطابق این روش ایدئولوژی که منبعث از دیدگاهی کامل و جامع نسبت به غایت هستی و وجود انسانی است، قیام کند ... و هیچ ستمگر متجاوزی نتواند مانع دستیابی او به سعادت و کمالی شود که خدا برای انسان اراده فرموده است.» او از این سخن نتیجه می‌گیرد:

۱. حق بشریت است که دعوت به این روش الهی به او برسد و هیچ قدرتی در هیچ شرایطی مانع میان او

و این دعوت نباشد.

۲. نیز حق بشر است که پس از وصول دعوت به او در پذیرش آن آزاد باشد و هیچ قدرتی مانع این

پذیرش نشود و اگر گروهی از مردم از پذیرش آن امتناع کردند، مانع دیگران در پذیرش این دعوت نشوند.

۳. نیز این حق بشر است که اگر این دعوت را پذیرفت با هیچ‌یک از اشکال فتنه مواجه نشود.

به گمان او بر گروه مسلمانان انقلابی (الجماعه المسلمه) واجب است که «در حمایت از بشریت و برای تثبیت روش خدا در حیات انسان‌ها و تضمین امنیت کسانی که هدایت یافته‌اند و دفع آزار و فتنه ایشان از قدرت استفاده کنند.» همچنین، به عقیده او این سه حق بشری وظیفه دیگری را متوجه گروه مسلمان

انقلابی می‌کند و آن «درهم کوبیدن هر قدرتی است که متعرض دعوت و ابلاغ آزادانه آن به انسان‌ها شده و یا آزادی پذیرش عقیده را تهدید و با اعمال آزار و تهدید مانع می‌شود و این جهاد را تا آنجا ادامه دهند که فتنه علیه مؤمنان در روی زمین برای هیچ قدرتی ممکن نباشد». (همان: ۱۸۶ - ۱۷۸)

د) معنای «فتنه» در اندیشه طباطبایی

طباطبایی مانند برخی مفسران (سیوطی، ۱۴۰۷: ۱ / ۲۰۵) واژه «فتنه» را در آیه ۱۹۳ سوره بقره، دین شرک تفسیر می‌کند. او در تفسیر آیه به گزارشی از قتاده در *درالمثور* به این مضمون استناد می‌کند:

قتاده گفت «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً؛ و با آنها پیکار کنید، تا آشوبگری باقی نماند؛ یعنی تا شرک نباشد و دین از آن خدا باشد و تا لا اله الا الله بر زبان‌ها جاری شود. رسول خدا ﷺ برای همین کلمه جنگید و بدان دعوت کرد. قتاده برای ما نقل کرد که پیامبر می‌فرمود: ظالم کسی است که از گفتن لا اله الا الله خودداری کند. با او جنگ می‌شود تا بگوید لا اله الا الله.

طباطبایی پس از نقل این گزارش و در تأیید آن می‌نویسد:

عبارت «ظالم کسی است» سخن قتاده است که از قول پیامبر برداشت کرده است و برداشتی نیکو و صحیح است. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۲ / ۷۲)

به موجب این تفسیر، قتال برای رفع فتنه، به معنای قتال برای نابودی دین شرک است. چندان نیازی به شرح و بیان ندارد که با چنین تفسیری از «فتنه» و با چنین برداشتی از رسالت و مسئولیت انبیا - آن هم براساس روایتی که در مجامع روایی شیعی اصل و سندی برای آن مشاهده نمی‌شود - تمام آن تأکیدها و تصریح‌ها درباره انحصار وظیفه انبیا به دعوت و ابلاغ پیام و اختیار انسان‌ها در پذیرش دعوت ایشان و نهی از اکراه و اجبار مردمان به پذیرش دین در اسلام به یک‌باره رنگ می‌بازد و فقط به یک ادعا تبدیل می‌شود. او در دفاع از توسل به زور برای ایمان آوردن کفار می‌نویسد:

اینکه گفته‌اند لازمه جنگ و غلبه [برای رفع فتنه] اکراه مردمان به پذیرش دین است، در پاسخ می‌گوییم چنین اکراهی در شرایطی که احیای انسانیت منوط به تحمیل حق مشروع بر گروهی از افراد باشد، آن هم پس از تبیین و اقامه دلیل و برهان قاطع بر ایشان اشکالی ندارد. این شیوه در میان جوامع و دول مختلف مرسوم است. آنان متخلفان و ناقضان قوانین را به تبعیت از قانون فرامی‌خوانند و در صورت عدم تمکین، برای مطیع ساختن و انقیاد وی به قانون چه با اکراه و چه با میل و رغبت از هر وسیله‌ای حتی توسل به جنگ استفاده می‌کنند. (همان: ۶۸)

در عین حال، در تفسیر آیه «فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؛ و آیا تو مردم را و می‌داری تا اینکه مؤمن شوند؟!» (یونس / ۹۹) به‌صراحت تأکید می‌کند که خدا پیامبر را از اکراه مردمان به پذیرش دین نهی کرده و چنین عملی را برای او مکروه شمرده و تصریح کرده است که چنین ایمانی را بر فرض وقوع نمی‌پذیرد. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۱۰ / ۱۲۶) باز در جایی دیگر تأکید می‌کند:

خدای سبحان خود، انسان‌ها را مختلف آفریده و این اقتضای حکمت او است که سعادت و شقاوت انسان‌ها براساس اختیار آنها باشد تا هرکس راه معصیت و طریق ضلالت پیش گیرد مجازات شود و هرکس بر مرکب راهوار اطاعت سوار شود و راه بندگی پیماید پاداش یابد. (همان: ۱۲ / ۳۳۶)

چنانچه می‌بینیم معلوم نیست طباطبایی که «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ...» را علت «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» می‌داند، درجایی دیگر چگونه همین تبیین و اقامه برهان را مجوزی برای اعمال زور و اکراه در پذیرش دین تلقی می‌کند؟

جالب آنکه او در تفسیر آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ؛ و بیش‌ترشان به خدا ایمان نمی‌آورند، جز درحالی که آنان مشرک‌اند.» (یوسف / ۱۰۶) می‌نویسد:

اکثر مردم ایمان آور نیستند هرچند تو از ایشان مزد نخواهی و هرچند بر آیات آسمانی و زمینی با همه زیاده‌ها مرور کنند. آنهایی از ایشان که ایمان آوردند نیز اکثراً ایمانشان آمیخته به شرک است. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۱۱ / ۲۷۶)

بنابراین آن عده‌ای که صاحب‌المیزان معتقد است «برای احیای انسانیت» اکراه ایشان به پذیرش دین مانعی ندارد، اکثر انسان‌های روی زمین خواهند بود. به هر حال، تعارض میان این دو نظر آشکارتر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد. در عین حال، نمی‌توانیم از مغالطه‌ای که در عبارات اخیر میان قانون و دین صورت گرفته، چشم‌پوشیم. علامه طباطبایی خود دین را «مجموعه‌ای از معارف علمی و معارف عملی مبتنی بر آن» و از سنخ «اعتقاد و ایمان» می‌داند (همان: ۲ / ۳۴۲) درحالی‌که قانون مجموعه‌ای از ضوابط تنظیم‌کننده مناسبات میان افراد و ناظر بر اعمال انسان‌هاست. یکی دانستن این دو مقوله و استشهاد به قانون و الزام شهروندان به رعایت آن در جوامع بشری به‌منظور توجیه اجبار و اکراه افراد به پذیرش دین اشتباه فاحشی است که ارتکاب آن از فیلسوف بزرگی همچون طباطبایی انتظار نمی‌رود.

صرف‌نظر از تهافت‌های مذکور باید دانست هدف از جهاد در نظر طباطبایی تنها محو شرک از روی زمین نیست. او در گامی فراتر هدف از جهاد را نه محو شرک از روی زمین بلکه استقرار حاکمیت و سلطه دین حق بر زمین می‌داند. او در تفسیر آیه «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ و در راه خدا، جنگ کنید و

بدانید که خدا، شنوای داناست.» (بقره / ۲۴۴) می‌نویسد:

این آیه بر وجوب جهاد دلالت دارد. خدای متعال در اینجا و سایر موارد جهاد را به «فی سبیل الله» مقید فرموده است تا کسی گمان نکند که هدف این وظیفه مهم دینی فقط تسلط دنیوی و توسعه سرزمینی است، همچنان که برخی از جامعه‌شناسان معاصر و دیگران درباره پیشرفت اسلام چنین تصور کرده‌اند، بلکه هدف از جهاد، گسترش و سلطه دینی است که صلاح دنیا و آخرت مردم را تأمین می‌کند. (طباطبایی، ۱۹۷۷: ۲ / ۲۸۴)

بدیهی است محو شرک و استقرار سلطه و حاکمیت دین حق دو مفهوم متفاوت و مستقل از یکدیگرند و تلازمی باهم ندارند، بنابراین از نقل اخیر می‌توان نتیجه گرفت که به عقیده طباطبایی هدف اصلی و نهایی جهاد در نگاه طباطبایی پس از محو شرک، سلطه و حاکمیت دین حق و نابودی هر کیان مستقل دیگر است، اگرچه این کیان متعلق به ادیان آسمانی باشد.

ه) نقد دیدگاه سید قطب

۱. جهاد با تفسیری که سید قطب ارائه می‌دهد با اصل نفی اکراه آشکارا در تعارض است. در قرآن آیاتی می‌توان یافت که نافی دیدگاه سید قطب نسبت به جهاد و اهداف آن است، از جمله آیاتی نظیر «و اگر [دشمنان] به صلح متمایل شوند، پس [تو نیز] بدان متمایل شو؛ و بر خدا توکل کن! [چرا] که در حقیقت تنها او شنوا [و] داناست.» (انفال / ۶۱)^۱ اما سید قطب منافاتی میان دیدگاه خود نسبت به جهاد و اهداف آن، با این گونه آیات نمی‌بیند. او با استناد به نظریه مرحله‌ای بودن آیات معتقد است، آیات قرآن را باید در مسیر حرکت وحی و تحولات و فراز و نشیب‌های جریان نهضت پیامبر اسلام درک کرد و فهمید. در این مسیر میان آیات ناظر به واقعیات مرحله‌ای خاص از این نهضت و آیات ناظر به مرحله نهایی تمایز قائل شد. به نظر او آیاتی نظیر آیه ۶۱ سوره انفال که مسلمانان را به پذیرش پیشنهاد صلح و آرامش جوامع غیر اسلامی فرامی‌خواند، آیاتی مرحله‌ای و مربوط به دورانی هستند که جنبش اسلامی هنوز در شرایط غلبه و پیروزی کامل بر حریف نیست؛ زیرا چنان که می‌دانیم سوره انفال در سال دوم هجرت نازل شده است.

اما با پذیرش منطقی مرحله‌ای بودن نزول آیات که در جای خود یکی از مهم‌ترین کلیدهای فهم صحیح آیات قرآن به‌شمار می‌رود، دیدگاه سید قطب نسبت به جهاد و اهداف آن با برخی از آیات قرآن از جمله: «به کسانی که کافر شدند بگو: اگر باز ایستند، آنان را آنچه گذشته بخشوده و آمرزیده می‌شود و اگر [به روش خود و جنگ و فتنه‌انگیزی] بازگردند پس همان روش و نهاد است که بر پیشینیان گذشت و با آنان کارزار کنید تا آنگاه که فتنه‌ای - کفر و شرک و فتنه‌انگیزی - نماند و دین یکسره خدای را باشد. پس اگر باز ایستند همانا

۱. وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

خدا به آنچه می‌کنند بیناست.» (انفال / ۳۹ - ۳۸) ناسازگار است.

چنان که پیداست در سوره انفال که در سال دوم هجرت نازل شده و آیات آن باید ناظر به مراحل میانی نهضت اسلامی باشد و نه مرحله نهایی آن، سخن از جهاد و مبارزه باهدف رفع فتنه و بودن دین برای خدا به میان آمده و بلافاصله از این فرمان نتیجه‌گیری شده که اگر مشرکان از آزار و تهدید دست کشیدند، مسلمانان صلح و آرامش را بپذیرند که خدا به آنچه مشرکان می‌کنند، آگاه است. بدون شک معنای واژه «فتنه» در این آیه به منزله هدف جهاد، آن معنایی نیست که لازمه‌اش نابودی بنیان‌های نظام‌های ستمگر بشری و استقرار الوهیت و حاکمیت الله به جای آن از طریق جنگ و جهاد باشد؛ زیرا این آیات، چنان که گفتیم، در دوره‌ای نازل شده‌اند که حکومت نو پای مدینه هنوز در شرایط ضعف به سر می‌برده است. این آیات از نظر سیاق و حتی لفظاً، تفاوتی با آیات ۹۳ - ۱۹۱ سوره بقره که ظاهراً در سال هفتم هجری (یک سال پس از صلح حدیبیه) نازل شده‌اند، ندارند. در هر دو دسته یک مضمون تکرار شده و دست کشیدن مشرکان از دسیسه و تجاوز «فان انتهوا» شرط پایان جنگ اعلام شده است. جالب اینکه سید قطب در تفسیر آیات ۳۸ و ۳۹ سوره انفال بی‌اعتنا به منطق مرحله‌ای بودن نزول آیات قرآن از جمله آیات جهاد، از این آیات تفسیری کاملاً یکسان با آیات ۹۳ - ۱۹۱ سوره بقره به دست می‌دهد.

۲. از دیگر آیاتی که به نظر می‌رسد با دیدگاه سید قطب درباره جهاد و اهداف آن تعارض دارد، این آیه است:

لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. (ممتحنه / ۹ - ۸)

خدا شما را نسبت به کسانی که در مورد دین با شما پیکار نکردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نراندند، منع نمی‌کند که به آنان نیکی کنید و نسبت به آنان دادگری نمایید؛ [چرا] خدا دادگران را دوست می‌دارد خدا شما را فقط از کسانی که در مورد دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند و برای بیرون راندن شما هم دیگر را پشتیبانی کردند، منع می‌کند که با آنان دوستی کنید؛ و هر کس آنان را دوست داشته باشد، پس تنها آنان ستمکارند.

مطابق این آیات مسلمانان به نیکی و رفتار عادلانه با جوامع و نظام‌های غیرمسلمانی که موضعی خصمانه و ستیزه‌جویانه با آنها ندارند و به آزار و تبعید مسلمانان اقدام نکرده و نمی‌کنند، ملزم شده‌اند. بدون شک دیدگاه سید قطب درباره ماهیت و اهداف جهاد از جمله نابودی تمامی نظام‌های بشری و استقرار الوهیت و حاکمیت الله به جای آنها با مفاد این آیه سازگار نیست. نکته دیگر اینکه در تفسیر این آیه ادبیات سید قطب به کلی تغییر می‌یابد. او که در تفسیر سوره توبه با استناد به آیات و روایات دینی و حوادث تاریخی از قدیم تا

امروز صفحات متعددی را به تشریح خصومت ذاتی و چرایی تضاد آشتی ناپذیر میان اردوگاه اسلامی و اردوگاه مسیحی و یهودی و ضرورت جهاد فیصله‌بخش اختصاص می‌دهد، (سید قطب، ۱۹۹۵: ۳ / ۱۶۳۵ - ۱۶۲۵) در تفسیر آیات سوره ممتحنه می‌نویسد:

این آیات قاعده اسلامی مهمی را در روابط بین‌المللی میان مسلمانان و غیرمسلمانان بنا نهاده، خصومت را مختص حالت تجاوز و دشمنی قرار می‌دهد، اما در شرایطی که دشمنی و تجاوز منتفی است، مبنای روابط را بر نیکی و عدالت استوار می‌سازد. اسلام دین صلح و عقیده دوستی و نظامی است که هدف آن سایه‌افکنی بر تمام عالم و برپایی روش خود در تمام جهان و جمع آمدن مردمان تحت پرچم اخوت و دوستی متقابل است. هیچ چیز جز تجاوز دشمنان علیه مسلمانان مانع این خطمشی نیست. اگر از در صلح درآیند اسلام طالب تداوم خصومت نخواهد بود ... این آیات اساس قانون بین‌المللی اسلام است که حالت صلح پایدار را میان مسلمانان و همه جوامع بنا می‌نهد. این وضعیت را هیچ عاملی جز تجاوز نظامی و ضرورت پاسخ به آن و یا نگرانی از خیانت به معاهده که به معنای تهدید به تجاوز است و یا ممانعت با توسل به قدرت در برابر آزادی دعوت و آزادی اعتقاد که نوعی تجاوز به‌شمار می‌آید، تغییر نمی‌دهد. در غیر این موارد، شرایط صلح و دوستی و نیکی و عدل میان جامعه اسلامی با کلیه جوامع برقرار است.

چنان که ملاحظه می‌شود، آیات مذکور چنان واضح و صریح هستند که سید قطب علی‌رغم تمام تلاشی که برای پابندی به دیدگاه خود درباره جهاد و هدف آن به خرج می‌دهد، ناگزیر از پذیرش مفاد آن به‌منزله قانونی ثابت در تعامل با جوامع غیراسلامی است. سید قطب در ادامه این عبارات می‌افزاید:

پس از این، سوره توبه با آیاتی نظیر آیه بیستم نازل شد و به حالت معاهده و پیمان میان مسلمانان و تمامی مشرکان پایان داد ... اما این امر پس از آن اتفاق افتاد که تجارب متعدد ثابت کرد که مشرکان به پیمان خود با مسلمانان ملتزم نیستند و به محض اینکه فرصت یابند آن را نقص می‌کنند، بنابراین قاعده دیگری به اجرا درآمد و آن ضرورت تأمین پایگاه اسلامی آن زمان (یعنی تمامی شبه جزیره عربستان) از دشمنانی که در کمین مسلمانان هستند و با مشرکان و اهل کتاب که بارها نقض عهد کرده‌اند، رابطه دارند. این وضعیت یک تهدید و تجاوز واقعی بود ... به‌ویژه آنکه دو امپراتوری هم‌مرز اسلام به تدریج از اسلام احساس خطر می‌کردند و امیرنشین‌های عربی هم‌پیمان خود را برای حمله آماده می‌ساختند. بنابراین راهی جز پاک‌سازی اردوگاه اسلامی از سایر دشمنان پیش از وارد شدن به جنگ‌های خارجی قابل پیش‌بینی در آن روز نبود.

۳. صدر و ذیل این توضیحات چندان با یکدیگر همخوانی ندارد. اگر آیات ۷ و ۸ سوره ممتحنه قاعده ثابت اسلام در روابط بین‌المللی میان مسلمانان و غیرمسلمانان و بیانگر صلح‌طلبی اسلام است، چگونه می‌تواند آیاتی مرحله‌ای باشند و با آیات آغازین سوره توبه ضابطه‌ای دیگر جانشین آن شود، مگر آنکه معتقد شویم که مشرکان مکه و عربستان آن زمان به علت نقض عهد مکرر از شمول این قاعده ثابت خارج بوده و مشمول آیات سوره توبه شده‌اند. در این صورت آیات سوره توبه صرفاً مربوط به مشرکان عربستان خواهد بود. همان‌گونه که کسانی مانند محمد عزت دروزه به آن معتقدند. (دروزه، ۲۰۰۰: ۳ / ۱۵۴) بخش دوم توضیحات سید قطب نیز تا حدودی مؤید همین نظر است. توضیحات پایانی سید قطب آشکارا با نظر مفسرانی چون محمد عزت دروزه - که به شدت مورد انتقاد وی بودند - مشابه است و در عین حال و به همان اندازه با گفته‌های دیگر او مبنی بر اینکه آیات آغازین سوره توبه بیان‌گر مرحله نهایی رفتار با غیرمسلمانان در چارچوب استراتژی نابودی کلیه نظام‌های غیر اسلامی و تحقق حاکمیت الله بر روی زمین است. (همان)

و) نقد دیدگاه علامه طباطبایی

۱. به‌طور کلی باید گفت در آراء طباطبایی در این زمینه تهافتی نهفته است. او از یک سو به صراحت می‌گوید: عدم اجبار بر پذیرش دین، خود یکی از احکام دینی است که در همه شرایع و حتی قدیمی‌ترین آنها که شریعت نوح علیه السلام است، تشریح شده و تا به امروز نیز به قوت خود باقی بوده و نسخ نگردیده است. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۱۰ / ۲۰۷) و از سویی دیگر معتقد است که اعتقاد به توحید وجود شرک را بر نمی‌تابد و اختیار بندگان را در پذیرش دین محدود به سه دین ابراهیمی می‌داند. روشن است که در زمان نوح علیه السلام و همچنین در دوره پیامبران پس از او تا زمان بعثت ابراهیم علیه السلام، جز آیین نوح اولوالعزم علیه السلام آیین توحیدی دیگری در میان نبوده است، بنابراین یا این حکم در دوره مذکور لغو و عبث بوده که فرضی نادرست است و یا وجود نداشته و یا شامل ادیان غیرتوحیدی نیز می‌شده است. نتیجه عملی دو فرض اخیر یکی است؛ بدین معنا که در هر دو فرض باید پذیرفت دست‌کم در دوران مذکور دین توحید علی‌رغم تعارض با دین شرک وجود آن را برمی‌تابیده است. بنابراین، ادعای صاحب *المیزان* مبنی بر اینکه دفاع از حق انسانیت، قتال با مشرکان و تطهیر زمین از لوٹ شرک و خالص ساختن ایمان به خدای سبحان را اجتناب ناپذیر می‌سازد، صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا روشن است که ادیان یهود و مسیحیت و اسلام از این نظر هیچ وجه تمایزی با دیگر ادیان توحیدی پیشین ندارد. اگر ادیان توحیدی پیشین وجود دین شرک را برمی‌تابیده‌اند و به اکراه مشرکان در پذیرش دین حق حکم نمی‌کرده‌اند، یهود و مسیحیت و به‌ویژه اسلام به طریق اولی نمی‌توانند به چنین اکراهی فرمان دهند؛ زیرا به عقیده ما مسلمانان، این ادیان به ترتیب تعالیم روشن‌تر و متعالی‌تری به بشر عرضه کرده و راه حق را واضح‌تر کرده‌اند، به طوری که دیگر برای پذیرش دین توحید و دست‌شستن از دین

شرک هیچ ابهامی در میان نیست، در نتیجه با توجه به تعلیل «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» در آیه نفی اکراه، هیچ اکراهی در دست شستن از عقاید و پذیرش این ادیان نمی‌تواند مجاز باشد.

۲. در مورد دیگر ایشان جهاد با مشرکان را دفاع از حق انسانیت و هدف از آن را پاک‌سازی زمین از لوث وجود شرک مطلق و تحقق ایمان خالص می‌داند یا درجایی دیگر به صراحت بر عدم حق حیات مشرکان تصریح کرده، می‌نویسد: سلب حقوق عمومی از برخی افراد و جوامع، در جامعه اسلامی امری اجتناب‌ناپذیر است، اما آنچه در جامعه بشری صالح معتبر است، سلب حقوق از کسانی است که قصد نقض حقوق و نابودی جامعه را دارند. اسلام معیار برخورداری از حق حیات و حقوق اجتماعی را پیروی از دین توحید، اعم از اسلام یا ادیان اهل ذمه می‌داند، بنابراین آنکه نه مسلمان است و نه اهل ذمه حق حیات ندارد. این معیار با ناموس خلقت کاملاً سازگار و اجماً مورد پذیرش جامعه بشری است. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۳ / ۲۶۲) اما همو در تفسیر آیه ۲ سوره نساء و در پاسخ به کسانی که اسلام را دین شمشیر می‌دانند، می‌گوید: در اسلام، قتال فقط برای رفع فتنه است نه اجبار مشرکان به پذیرش دین خدا و عقیده توحید، بنابراین اسلام از سر اختیار و در ابتدا آغاز به جنگ نمی‌کرد، بلکه این دشمنان بودند که آن را ناگزیر از قتال می‌کردند. (طباطبایی، ۱۹۷۱: ۴ / ۱۶۴) که بیانگر تضاد آشکاری در آراء ایشان است.

۳. چنان‌که ملاحظه می‌شود، وی آزادی و اختیار انسان را در پذیرش دین، محدود به ادیان توحیدی و به‌طور مشخص ادیان یهود و مسیحیت و اسلام می‌داند. این سخن با تفسیری که او از اختیار مردمان در پذیرش دعوت انبیا و نیز وظیفه رسولان در دعوت و تبلیغ وحی به دست می‌دهد تعارض دارد، هرچند با نتیجه‌گیری او در شرح آیه اکراه سازگار است: بعد از آنکه توحید در بین مردم گسترش یافت و همه ولو با پذیرش دین یهود و یا مسیحیت بدان گردن نهادند دیگر هیچ مسلمانی مجاز به درگیری و منازعه با موحد دیگر نیست. (همان: ۲ / ۳۴۳)

نتیجه

به نظر سید قطب آیات ناظر به اختیار انسان‌ها در پذیرش دعوت انبیا و نیز آیات ناظر بر تحدید وظیفه انبیا به ابلاغ و دعوت دین تصویرگر فضای تضاد سازش‌ناپذیر و تقابلی سخت میان شرک و توحید هستند و نه تنها بر تحمل و همزیستی با دین شرک دلالتی ندارند، بلکه مفاد آن پیامبر و مسلمانان را به انقطاع کامل و عدم مداهنه در برابر مشرکان فرامی‌خواند. او جهاد را جزو ذات و طبیعت اسلام و هدف از آن را تثبیت الوهیت الله در زمین و طرد طاغوت‌های غاصب قدرت خدا و رهایی انسان از عبودیت غیرخدا می‌داند. «فتنه» که رفع آن در قرآن هدف جهاد، معرفی شده است از نظر وی تنها تهدید و شکنجه مسلمانان و یا تجاوز نظامی نیست، بلکه کلیه اشکال بازدارنده مستقیم و غیرمستقیم علیه عقیده و ایمان از جمله وجود نظام‌های سیاسی،

اقتصادی و فرهنگی غیرتوحیدی را شامل می‌شود و هدف جهاد از بین بردن آن است. علامه طباطبایی همچون سید قطب آزادی را لازمه حیات انسانی می‌داند. به اعتقاد او حتی پیامبران مجاز به تحمیل دعوت و دین وحی به مردمان نیستند، اما اعتقاد به اصل عدم همزیستی توحید و شرک و اینکه هدف اسلام پاک کردن زمین از لوث وجود شرک از طریق جهاد است، او را به خروج پیروان ادیان غیرتوحیدی از دایره آزادی سلب حق حیات از ایشان و انحصار برخورداری از این حق به اهل کتاب معتقد می‌سازد. طباطبایی همچون سید قطب حق حیات را برای اهل کتاب، تنها در سایه حکومت اسلامی و مشروط به خضوع در برابر آن به رسمیت می‌شناسد، اما در نظر او اهل کتاب به دلیل انحراف از اصل توحید و اعتقاد و عمل به آموزه‌های تحریف شده نظیر باور به تثلیث و فرزند خدا بودن عیسی مسیح و عزیر، در مسیر خلاف فطرت گام برمی‌دارند و در نهایت مشرک‌اند، در نتیجه با توجه به تضاد آشتی‌ناپذیر توحید و شرک و ضرورت حاکمیت توحید بر روی زمین احکام مشرکان بر ایشان نیز صادق است و در نهایت باید میان جنگ و پذیرش اسلام یکی را برگزینند.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- ابن اثیر، مبارک بن محمد، ۱۳۸۳ / ۱۹۶۳، *النهاية في غريب الحديث و الاثر*، بیروت، چاپ افست قم.
- ابن جوزی، ابوالفرج بن ابی الحسن، بی تا، *نواسخ القرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن عاشور، محمدطاهر، بی تا، *تفسیر التحریر و التنویر*، تونس، الدار التونسیه.
- دروزه، محمدعزه، ۲۰۰۰ م، *تفسیر الحديث ترتیب حسب النزول*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۱۱ ق، *التفسیر الکبیر / مفاتیح الغیب*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، بیروت، دار الکتب العربیه.
- سید قطب، ۱۹۷۷ م، *الجهاد فی سبیل الله*، قاهره، دار الإعتصام.
- _____، ۱۹۹۸ م، *فی ظلال القرآن*، قاهره، دار الشروق.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۹۷۱ م، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۰۶ ق، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، بیروت، دار المعرفه.
- مودودی، ابوالاعلی، ۱۹۸۶ م، *الحکومت الاسلامیه*، ترجمه احمد ادریس، قاهره، دار المختار الاسلامی.

نقد الرأى التفسيرى للقرضاوى؛ تفسير آيات حرمة الغناء نموذجاً

محمدصادق يوسفى مقدم^١

الخلاصة: الغناء من الموضوعات الفقهية التي أبدى الفقهاء المسلمون من جميع المذاهب الإسلامية رأيهم فيها علي مرّ التاريخ، وبحوثه من مختلف الأبعاد والجوانب. ورغم كلّ ذلك يُلاحظ أنهم قلما تناولوا هذا الموضوع في بحوثهم من وجهة نظر قرآنية. الشخص الوحيد الذي استند الي آيات القرآن الي حدّ ما، لإثبات وجهة نظره هو يوسف القرضاوى؛ حيث أفتي بحلّة الغناء من خلال تحليله لآيات القرآن. في هذا البحث من بعد القاء نظرة عامة علي رأى فقهاء الشيعة وأهل السنّة حول حكم الغناء، نتناول بالبحث والنقد رأى القرضاوى فيه، ونثبت من خلال رؤية قرآنية، الحرمت الذاتية للغناء، ونظراً الي أن حكم الحرمة الذاتية أو العرضية للغناء من المواضع الفقهية المهمة والمعقدة، فقد جري تبیین ما ورد بشأنه في النظرة الفقهی القرآنية وفي الروايات التفسيرية. **الألفاظ المفتاحية:** آيات الأحكام، التفسير الفقهی، الغناء، يوسف القرضاوى.

الوظائف التفسيرية للإستنادات القرآنية في خطب السيّدة فاطمة الزهراء عليها السلام

فتحیه فتاحی زاده^٢ / بی بی سادات رضی بها بادی^٣ / فرشته معتمدلنگرودی^٤

الخلاصة: من معالم كلام المعصومين الإستناد الي آيات القرآن الكريم. وقد استندت السيّدة فاطمة الزهراء عليها السلام في خطبها الي آيات القرآن وفقاً لما تقتضيه الحاجة وما يستدعيه المقام. مثل هذه الإستنادات القرآنية يمكن أن تُعدّ من أهم مصادر تفسير القرآن. تتمثل معظم وظيفة هذه العلاقات في توسيع نطاق التفسير النقلي. يتناول هذا البحث، الوظيفة أو الأداء التفسيري للإستنادات القرآنية في خطب السيّدة فاطمة الزهراء عليها السلام وحجمها ومدى كثرتها، وفيه ينصبّ التركيز علي الوظائف التفسيرية للإستنادات القرآنية للسيّدة الزهراء عليها السلام بدلاً من التركيز علي محتوي كلمات القرآن وخطب السيّدة فاطمة الزهراء عليها السلام. تكشف هذه الدراسة أن ما تناولته هذه السيّدة الجليلة عليها السلام من الآيات القرآنية جاء أحياناً في سياق تبیین المعني، والجرى والتطبيق، والتوسيع المفهومي والمصداقي للآيات، وكذلك الإستشهاد بآيات القرآن. في هذا المجال كان تبیین المعني، وذكر تطبيق الآيات، واستشهادات السيّدة فاطمة عليها السلام بالقرآن، والتوسيع المفهومي والمصداقي للآيات، أكثر الوظائف التفسيرية لهذه الإستنادات علي التوالي.

الألفاظ المفتاحية: الروايات التفسيرية، الوظائف التفسيرية، الخطبة الفدكية، تجلي القرآن في الروايات.

y.moqaddam@yahoo.com

تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠٤/٢٦

f_fattahizade@alzahra.ac.ir

b.razi@alzahra.ac.ir

f_motamad_2011@yahoo.com

تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠٥/٠٨

١. استاذ مشارك في المعهد العالی للعلوم والثقافة الإسلامية.

تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/٠٩/١٥

٢. استاذة في جامعة الزهراء عليها السلام.

٣. استاذة مشاركة في جامعة الزهراء عليها السلام.

٤. طالبة دكتوراه في جامعة الزهراء عليها السلام (الكاتبة المسؤولة).

تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/١٠/٠٥

بداية نشأة العالم في تفسير الآيات وآخر معطيات علم الفلك

محمود كريمي^١ / سيد مهراي موسى^٢

الخلاصة: أشير في آيات متعددة من القرآن الكريم الي مسألة بداية خلق العالم، وتطرق فيها الي مسائل مثل ماهية وكيفية الوجود قبل الخلق، والي المواد الأولية التي تكوّن منها، وتوسيع السماوات. وبظهور نظريات جديدة في العلوم التجريبية، حاول منكرو الإسلام اثبات معارضة بعض العلوم التجريبية مع القضايا المطروحة في القرآن الكريم، بهدف إثارة الشكوك حول كَوْن القرآن وحياً منزلاً من عند الله. ومن هنا تكتسب معرفة رأى القرآن وتبينه الدقيق حول كيفية بداية خلق العالم أهمية في هذا المجال لكي يتسني في ضوئها تبين أن ما جاء في القرآن لا يتعارض مع العقل ولا مع معطيات العلوم التجريبية القطعية، بل أنه في موارد كثيرة يتطابق الي أبعد الحدود مع آخر ما توصل اليه علم الفلك. بل ويمكن في بعض الحالات طرح رأى القرآن الي جانب سائر النظريات العلمية المطروحة علي الساحة، كمنظريّة مستقلة ومتميّزة. يرمى هذا البحث الذي بين أيديكم، في سياق بيانه لآخر معطيات علم الفلك حول نشأة الوجود، يرمى الي دراسة أهم أقوال المفسرين والمفكرين في الآيات المتعلقة بهذا المجال. ومن بعد بيان الرأى المختار، يأتي علي ذكر ما تصف به من أوجه شبه واختلاف مع ما جاء في نظرية القرآن الكريم.

الألفاظ المفتاحية: الآيات العلمية، آيات الخلق، نشأة العالم، القرآن الكريم.

بحث تفسيري في حليّة نكاح نساء أهل الكتاب

(دراسة مقارنة للآية ٥ من سورة المائدة في رأى مفسري الفريقين)

محمدهادي مفتاح^٣ / سجاد محمدنام^٤

الخلاصة: طرّح موضوع زواج المسلمين من غير المسلمين في آيات مختلفة مثل: النور / ٣، والبقرة / ٢٢١، والمنتحة / ١٠. كذلك بين القرآن الكريم في الآية ٥ من سورة المائدة بحث نكاح المسلمين من أهل الكتاب. طرح مفسرو الفريقين في ذيل هذه الآية الشريفة، آراء مختلفة يمكن تبويبها في أربعة أقسام؛ قسم يحرم كلياً زواج المسلمين بأهل الكتاب؛ والقسم الثاني يقول بجوازه كلياً، والقسم الثالث يقول بجوازه بشكل محدود؛ وهذا القسم الأخير يُقسم الي قسمين. في هذا البحث نشرح هذه الأقوال بالتفصيل مع بيان لأدلة كلّ واحد منها. ثم نجرى عملية تحليل ونقد لها. وفي الختام يكون الترجيح والتأييد للقول بجواز نكاح أهل الكتاب.

الألفاظ المفتاحية: الآية ٥ من سورة المائدة، الآيات الفقهية، الزواج مع أهل الكتاب، التفسير المقارن.

karimii@isu.ac.ir

meh.mousavi@isu.ac.ir

تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠٣/٠٦

mhmofateh@yahoo.com

smn1366@gmail.com

تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠٥/١٨

١. استاذ مشارك في جامعة الإمام الصادق عليه السلام.

٢. طالب ماجستير في جامعة الإمام الصادق عليه السلام (الكاتب المسؤول).

تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/٠٩/١٠

٣. استاذ مشارك في جامعة قم.

٤. طالب دكتوراه جامعة قم (الكاتب المسؤول).

تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/٠٨/٣١

دراسة تفسيرية لآيات انحصار وشمول علم الغيب عند الأنبياء

عصمت نيري^١ / محمد ابراهيم ايزدخواه^٢

الخلاصة: الرسول والإمام أصفياء الله تبارك وتعالى ولا بد أن تتوفر فيهم صفات خاصة كالعصمة والعلم. في القرآن الكريم، مجموعتان من الآيات حول علم الغيب؛ قسم منها يدل علي انحصار علم الغيب بالله وحده، وقسم آخر منها دالّ علي شمول هذا العلم الي غير الله. يظهر لنا من خلال دراسة هذه الآيات أنه لا تعارض بين الآيات الدالة علي انحصار علم الغيب بالله وبين تلك الدالة علي شمول علم الغيب لغير الله، بحيث أن الآيات الدالة علي الشمول تبين اجمالاً أن الأنبياء لديهم علم بالغيب، وتخبر عن علم النبي بالغيب. هذه الآيات بشكل عام تنسب اليهم العلم بالغيب أو تثبت لهم العلم بالغيب في موارد معينة. نفى الآيات الدالة علي نفى علم الغيب عن غير الله، ليست مطلقة، بل تنفي علم الغيب الذاتي وما يكون باستقلال عن غير الله، فمن المؤكد أن علم الغيب الذاتي يختص بالله وحده. هذا النفي لعلم الغيب، لا يتعارض مع العلم بحقائق العالم، باذن الله وافاضة الحق علي الأنبياء والأئمة.

الألفاظ المفتاحية: آيات علم الغيب، انحصار علم الغيب، شمول علم الغيب، علم الأنبياء.

القائل وتناسب آيات «أني لم أكنه بالغيب... وما أبرئ نفسي...» في تفاسير الإمامية

علي راد^٣

الخلاصة: تشير الآيتان ٥٢ و ٥٣ من سورة يوسف الي دفاع أحد طرفي النزاع في قضية مرادة يوسف عليه السلام. المدافع القائل «بنفي حصول الخيانة في الغيب»، و«ميل النفس الأمانة الي سوء»، يؤكد توجيه براءته من قضية الشهوة. من الواضح من هو المدافع هنا وما التناسب بين هذين الشطرين من الدفاع. يتولّى هذا البحث إعادة بحث وتقييم الاتجاه الذي سلكته تفاسير الإمامية في تعيين القائل ومدى التناسب بين هذين المقطعين من الدفاع. تشير نتائج البحث الي أن بعض مفسري الإمامية من القدماء والمعاصرين، يذهبون الي القول إن زليخا هي القائلة لهذا الكلام، وإن الآية الثانية هي توجيه لعدم وقوع عمل القبيح مع يوسف عليه السلام. وأما الإتجاه الثاني فيري أن يوسف عليه السلام هو القائل لهذه الآيات، وأن الآية الثانية دليل علي تخلصه من شرك لذة زليخا. يتعاطي هذا البحث مع الإتجاه الأول بالتحليل النقدي، ويأخذ علي عاتقه إكمال أدلة الإتجاه الثاني، ويقترح اتخاذه كنظرية معيارية للإمامية في تفسير هذه الآيات.

الألفاظ المفتاحية: الآيتان ٥٢ و ٥٣ من سورة يوسف، قائل الآيات، تناسب الآيات، تفسير الإمامية.

nayyeri100@gmail.com

dr.izadkhah@yahoo.com

تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠٢/١٠

ali.rad@ut.ac.ir

تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠٤/٠٦

١. طالب دكتوراه في تدريس المعارف الإسلامية، جامعة فردوسي (الكاتب المسؤول).

٢. استاذ مساعد في قسم المعارف الإسلامية في جامعة قم.

تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/٠٦/١٦

٣. استاذ مشارك في جامعة طهران.

تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/١٠/٠٤

نطاق مفهوم «الجهاد بمثابة القتال» في فكر سيد قطب والعلامة الطباطبائي

يوسف نجفي^١ / حمزه علي بهرامي^٢

الخلاصة: ابلاغ الوحي والدعوة الي قبولها، هما المحوران الأساسيان لوظيفة الأنبياء. في ما يتعلق بتمسك الأنبياء بالجهاد في سياق أداء مهامهم، هناك مجموعتان من الآيات؛ مجموعة تدعو الي القتال والجهاد الإبتدائي، ومجموعة اخري توصي بعدم الإكراه وقبول الدين من قبل الآخر. وقد قَدَّم المفسرون إجابات شتّى في سياق سعيهم لحل التعارض بين آيات الجهاد. يرمى هذا البحث الي طرح وصف، وتبيين، وتحليل ناقد لآراء مفسرين معاصرين؛ هما: سيد قطب والعلامة محمد حسين الطباطبائي في هذا المجال. النتيجة التي انتهي اليها هذا البحث هي أن سيد قطب يأخذ بنظرية مرحلية الآيات، في محاولة لحلّ هذا التهافت الظاهري، ويعتبر الجهاد نوعاً من الكفاح الثوري بهدف اسقاط النظم البشرية واقامة حكم الله في الأرض، وهذا ما جعله يعتقد بفكرة الجهاد الإبتدائي؛ في حين يذهب العلامة الطباطبائي الي الاعتقاد بعدم الإكراه في الدين، فيري أن آيات الجهاد من محكمات القرآن، وينطلق من هذه الرؤية لحلّ هذا التعارض.

الألفاظ المفتاحية: آيات الجهاد، الجهاد الدفاعي، الجهاد الإبتدائي، سيد قطب، العلامة الطباطبائي.

دراسة لتكرار معني الآيات في رأى المفسرين

محمد رضا حاجي اسماعيلي^٣ / هادي سليمي^٤

الخلاصة: يوصف القرآن بأنه كتاب فصاحة لا يُضاهي ولا نظير له في الصياغة الأدبية الرائعة والفذة. وعلي هذا الأساس فالقرآن يخلو من معاييب الكلام ومن مواطن الضعف والخلل مثل: «الحشو المتوسط والقبیح» وهو ما يُسمّي في البلاغة بالحشو المذموم. ومع هذا توجد في قسم من آيات القرآن الكريم وعباراته صياغات تبدو في النظرة الظاهرية - علي الرغم من التفاوت في الألفاظ - أنه تكرار غير مُجدد للأمور السابقة ويمثّل مصداقاً للحشو المذموم. هدف هذا البحث هو دراسة مثل هذه الموارد من التكرار في معاني آيات القرآن، مما يوهم بوجود كلمات اضافية في الجُمْل، وهي. يُحاول هذا البحث - علي أساس رأى المفسرين - تبيين المكانة الدلالية لهذه المجموعة من المكررات غير اللفظية الموهمة بالحشو المذموم في صياغة آيات القرآن، ويوضّح للقارئ أن لا حشو في آيات الوحي القرآني، وأن مقاطع الآيات الموهمة للحشو قد جاءت في موضعها المناسب، وأن ما جاء من تكرار في المعاني، له فوائد بلاغية مثل التوكيد، والتبيين، والتكثير، والمبالغة. وهذا يدخل في باب الصنائع الأدبية ويزيد من جاذبية الكلام.

الألفاظ المفتاحية: التفسير الأدبي، التكرار المعنوي، الحشو المذموم، بلاغة القرآن.

irannajafi17@yahoo.com

bahrame1918@gmail.com

تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠٥/١٨

m.hajis1@yahoo.com

hquran821@yahoo.com

تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠١/٢٧

١. خريج مرحلة الدكتوراه من جامعة اصفهان.

٢. استاذ مساعد في قسم المعارف الإسلامية في جامعة اصفهان.

تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/٠٨/٣١

٣. استاذ مشارك في جامعة اصفهان.

٤. طالب دكتوراه، جامعة اصفهان (الكاتب المسؤول).

تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/٠٦/١٥

الأيام الأخيرة من التاريخ في الآية ٥٥ سورة النور في رأى المفسرين

رضا مهديان فر^١

الخلاصة: وعد الله سبحانه وتعالى المؤمنين في الآية ٥٥ من سورة النور، أن يستخلفهم في كل الأرض، ويمكن لهم الدين الذي يرضيه لهم، ويبدل خوفهم أمناً. وأن المؤمنين الذين يعملون الصالحات يبنون مجتمع التوحيد الخالي من الشرك. قال مفسرو الشيعة في تفسير الوعد المذكور بوجود رأيين في هذا المجال؛ أحدهما انحصار تحقق هذا الوعد بعصر الظهور ونهاية التاريخ، والآخر يتجسد في تحقيق هذا الوعد بمصاديق متعددة ابتداءً من عصر النزول الي عصر الظهور. يمكن تبديد الإختلاف الضئيل الذي يكتنف رأى مفسرى الشيعة في تعيين مصداق الآية، من خلال تسليط الضوء علي معني الإستخلاف، والتوصل الي رأى واحد وهو انحصار تحقيق الوعد في عصر الظهور. وعلي الرغم من تعدد آراء مفسرى أهل السنّة في هذا المجال، فقد أشار بعضهم تصريحاً وبعضهم الآخر تلويحاً الي تحقيق هذا الوعد في عصر الظهور. وانطلاقاً من ذلك وطبقاً لآراء مفسرى الفريقين، فإن هذه الآية تعد المؤمنين بمجتمعٍ خاصٍ في الأيام الأخيرة من التاريخ، يتحقق بظهور المهدي الموعود.

الألفاظ المفتاحية: آيات المهديوية، الآية ٥٥ من سورة النور، مستقبل البشرية، المجتمع المهدي.

تحليل لأبعاد امتحان بنى اسرائيل في زمان غيبة النبي موسى ﷺ من منظار القرآن

حميد نادري^٢

الخلاصة: سنّة الإبتلاء من السنن الإلهية الشاملة. وقد جرت هذه السنّة علي بنى اسرائيل في زمان غيبة النبي موسى. يتجلي لنا من خلال التحليل القرآني لهذا الموضوع أن قلة ايمان بنى اسرائيل، ووجود اشخاص مفسد بينهم، وتأثير ثقافة أهالي مصر فيهم، كانت تستدعي توفير أرضية عن طريق سنّة الإبتلاء، بالإضافة الي الفرز بين المؤمنين المخلصين وبين المنافقين والمفسدين، وإزالة الرواسب الثقافية لأهالي مصر من أذهان بنى اسرائيل. وقد وقع هذا الإبتلاء بتمديد ميقات النبي موسى من ثلاثين ليلة الي أربعين ليلة، وظهور عجل مصنوع من الذهب علي يد السامري. في خضمّ هذا الإبتلاء وقع بنو اسرائيل في الإنحراف وصاروا يعبدون العجل بسبب عوامل مثل التسرع، وعدم الالتفات الي ارشاد العقل، وضعف هارون واعتزله عنهم. وهذا الإنحراف يسترعى الإهتمام من حيث طبيعته، وكميته، وزمان وقوعه. ومع كل ذلك فقد أدت إجراءات النبي موسى وتوبة بنى اسرائيل، الي حصول نتائج ايجابية من هذا الإبتلاء.

الألفاظ المفتاحية: سنّة الإبتلاء، بنو اسرائيل، امتحان بنى اسرائيل، غيبة النبي موسى ﷺ.

rezamahtab52@yahoo.com

تاريخ القبول: ٢٠١٦/١١/١٠

hamid_nadery1@yahoo.com

تاريخ القبول: ٢٠١٣/١٢/١٩

١. استاذ مساعد في جامعة علوم ومعارف القرآن الكريم.

تاريخ الاستلام: ٢٠١٦/٠٣/٠٨

٢. استاذ مساعد في قسم المعارف الإسلامية في جامعة شهر كرد.

تاريخ الاستلام: ٢٠١٣/٠٣/١٠

ماهية الإمامة في القرآن حسب رأي مفسري أهل السنة في ذيل آية الإبتلاء

خديجة حسين زاده^١ / حسن صادقي^٢

الخلاصة: مسألة الإمامة بشّتي توجهاتها لها في تاريخ الفكر الإسلامي مكانة متميزة. وقد خصص الباري تعالي آيات من القرآن الكريم لهذا الأمر المهم. وقد طرح مفسرو الفريقين في ذيل هذه الآيات آراء شّتي في مجال بيان حقيقة الإمامة. نظراً الي عدم تبيين رأي مفسري أهل السنة، يتكفل هذا البحث بدراسة رأيهم في هذا المجال؛ حيث يمكن من خلال دراسة آراء مفسري أهل السنة أن نفهم هل هم اکتفوا في تبيين ماهية الإمامة؟ أم أخذوا ببيان المعني اللغوي للاسوة والمقصود؟ أم اعتبروا المراد من الإمامة هو النبوة. النتيجة الكلية لهذا البحث هي أن جماعة من مفسري أهل السنة قالوا بعدم استقلال مقام الإمامة عن النبوة. ومثل هذا التفسير للآية لا يستند الي دليل، ولا يتطابق مع ظاهر الآية وهو متأثر بمبانيهم الكلامية في باب الإمامة.

الألفاظ المفتاحية: آية الإبتلاء، التفسير الكلامي، حقيقة الإمامة، الأسوة الحسنة.

دراسة لآيات غلبة الحقّ علي الباطل من منظار العلامة الطباطبائي

جواد سليمانی^٣

الخلاصة: من السنن الإلهية العامة التي تجرى علي امتداد التاريخ وعلي جميع المجتمعات، سنّة الصراع بين الحق والباطل. علي أساس آيات القرآن الكريم مثل: الآية ١٨ من سورة الأنبياء، والآية ٨١ من سورة الاسراء، والآية ١٧ من سورة الرعد، والآيتين ٤٨ و ٤٩ من سورة سبأ، فإن الحق والباطل في حالة صراع دائم، وسينتهي هذا الصراع بغلبة الحق علي الباطل. وقد طرح المفسرون آراءً حول طبيعة المجالات التي يتغلّب فيها الحقّ علي الباطل والهيمنة السياسية، والعسكرية، والإقتصادية في الحدّ لأهل الباطل في مختلف المجتمعات، طرحت آراء من قبل المفسرين؛ وقد انقسموا في تفسيرهم للآيات المذكورة الي طوائف وفرق؛ قسم منهم حاول من خلال تقييد معني الحق والباطل في الآيات ذات العلاقة بهذا الموضوع، حاول حصر نطاق غلبة الحقّ علي الباطل مجالات معينة مثل: الحجّة، الإيمان، أو سلوك الحقّ والباطل، بينما يري العلامة الطباطبائي أن هذه الغلبة تجرى في جميع الميادين الظاهرية والباطنية للحياة الإجتماعية لبني الإنسان. نتقّصي في هذا البحث مفهوم ومجال غلبة الحقّ علي الباطل، ثم نتناول أخيراً تفاسير غلبة الحق من منظار تفسير الميزان.

الألفاظ المفتاحية: الآية ١٨ من سورة الأنبياء، الآية ٨١ من سورة الاسراء، الآية ١٧ من سورة الرعد، غلبة الحق علي الباطل، تفسير الميزان.

musavi6290@gmail.com

sadgeg114@gmail.com

تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠٥/١٨

soleimani@qabas.net

تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠٥/١٨

١. طالبة في المرحلة الرابعة، جامعه الزهراء عليها السلام. (الكاتبة المسؤولة).

٢. محاضر في جامعة الزهراء عليها السلام.

تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/٠٨/٢٩

٣. استاذ مساعد في مؤسسة الإمام الخميني عليه السلام للتعليم والبحوث.

تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/١٠/٠٦